در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۴۰۰
کتاب الحج

جلسه 63

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه بحث گذشته

اولین مطلب در مسئله 48 تحریر الوسیله آن است که امام خمینی(قده) می‌فرمایند: حج که بر انسان مستطیع واجب است باید مباشرتاً انجام دهد و برای این قید مباشرت چند دلیل اقامه کردیم، منتهی یک سؤال در اینجا این است که اصلاً چرا فقیهانی مثل مرحوم سید و مرحوم امام این مسئله را مطرح کردند؟ به بیان دیگر؛ چرا در ابواب دیگر فقهی مثل کتاب الصلاة این مسئله مطرح نشده که واجب است انسان خودش مباشرتاً نماز را انجام بدهد یا در کتاب الصوم نداریم واجب است انسان مباشرتاً انجام بدهد، چرا در کتاب الحجّ می‌فرماید: «یجب علی المستطیع الحج مباشرتاً»؟ در اینجا هرچند ادله‌ای اقامه کردیم اما باید این را یک مقداری تأمل کنیم که چرا این مسئله عنوان می‌شود؟

به بیان دیگر؛ محقق خویی(قده) می‌فرماید: این مقدمه فرع بعد است که در چه شرایطی استنابه واجب است، ولی حالا مقدمه‌ی فرع بعد است باز این کافی نیست و باید یک نکته‌ای در اینجا باشد که لازم بوده فقها تصریح کنند که انسان حج را مباشرتاً باید انجام بدهد.

توجیه مطرح کردن مسئله مباشرت در حجّ

برخی گفته‌اند: شاید علتش این باشد که این آیه‌ای که برای جعل تشریع حج است، یک لسانی دارد غیر از لسان تکالیف دیگر. در باب نماز یا صوم می‌گوید: «اقیموا الصلاة»، «کتب علیکم الصیام»، اما وقتی به حج می‌رسید لسان یک لسان دیگری است، آنجا خدا می‌فرماید: «لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلاً»[1]، یعنی همان صیغه‌ای که در باب دین مطرح می‌شود (مثل: «لزیدٍ علیّ ألف درهم»)، در باب حجّ مطرح شده و چون لسان این چنینی است مسئله در باب دین می‌رود.

همچنین در بعضی از این روایات حج نیز آمده است که: «الحج دینٌ من الله علی المکلف»، لذا وقتی دین شد می‌گوئیم از احکام دَین آن است که انسان دین را یا خودش می‌دهد یا کسی از جانب او می‌دهد. به عنوان مثال؛ اگر شما به کسی بدهکار باشید، اگر خودتان بدهی را دادید ذمه‌تان بری می‌شود و اگر دیگری هم تبرعاً از جانب شما داد حتی بدون اطلاع شما داد ذمه‌ی شما بری می‌شود. پس بگوئیم حج نیز شاید از همین باب باشد؛ یعنی خداوند یک حجی می‌خواهد انسان یا خودش انجام بدهد یا دیگری برای او انجام دهد.

پاسخ اول و ارزیابی آن

مرحوم شاهرودی در کتاب الحجّ خود سه پاسخ بر این پاسخ کرده و می‌گوید: این‌که محقق خویی(قده) می‌گوید: این مسئله تمهید برای مسئله بعد است و عده‌ای قید مباشرت را مطرح کردند، شاید برای دفع این توهم است. ایشان می‌گوید: «اولاً إن ذلک مجرد

تعبیرٍ لا یراد منه معناه الحقیقی و هو المدیونیة بالعمل»؛ تعبیر «لله علی الناس» در آیه شریفه، مجرد در تعبیر است و ظاهرش ارائه نشده است. ظاهرش این است که خدای تبارک و تعالی یک حقی را بر مردم پیدا می‌کند و مردم نسبت به خدا در این عمل مدیون‌اند. لذا از آن معنای ظاهری اراده نشده و این مدیونیت در عمل، مجرد تعبیر است.

به نظر می‌رسد این مطلب ناتمام است، چطور می توانیم بگوئیم خدای تبارک و تعالی در باب حج به جای اینکه بگوید حج انجام بدهید، فرموده «لله علی الناس حج البیت»، لذا نمی‌توان گفت این مجرد اختلاف در تعبیر است. بنابراین ایشان در جواب اول می‌فرماید: مجرد تعبیرٍ و ظاهرش اراده نشده است؛ یعنی مسئله دین بودن نقشی ندارد. اما این بسیار خلاف ظاهر است و نمی‌شود این حرف را زد.

پاسخ دوم و ارزیابی آن

بعد می‌گویند: اینکه ما می‌گوئیم حج «دینٌ علی ذمة المکلف» که در روایات هم وارد شده، مربوط به بعد از موت مکلف است، اما جایی که انسان حیات دارد نمی‌توانیم بگوئیم این دین است.

به نظر ما این پاسخ نیز جای تعجّب دارد؛ زیرا کسی که الآن مستطیع است مدیون است و این دین بر عهده و ذمه‌اش آمده است.

پاسخ سوم و ارزیابی آن

ایشان در پاسخ سوم می‌فرماید: «علی فرض قبول کون الحج دیناً»؛ اگر گفتیم حج دین است، «فالدین بالنسبة للمکلف الحی المتمکن من مباشرة الحج إنما هو فعل نفسه»؛ دین نسبت به آن کسی که متمکن است و می‌تواند برود فعل خودش هست، «لا جامع الفعل کما فی باب الدیون المالیة»؛ در دیون مالی یک کسی که بر عهده‌اش یک دینی وجود دارد آنچه که هست این است که باید این دین ادا بشود؛ خواه این شخص خودش ادا کند یا دیگری ادا کند، آنجا می‌گویند جامع اگر ادا شد (یعنی یک پولی باید داده شود و این پول را چه مدیون بدهد و چه دیگری بپردازد) کافی است، اما در باب حجّ جامع فعل بر عهده مکلف نیامده است.

بعد می‌فرماید: «هذا من قبیل الاجاره علی عمل المباشری»؛ اگر قبول کردیم این آیه «لله علی الناس حجّ البیت» ظهور در دَین دارد، مثل جایی است که یک کسی را مباشرتاً اجیر کرده و بگوئید من این لباس را می‌دهم و خودت باید برایم بدوزی.[2]

به نظر ما این پاسخ نیست صحیح نیست، کجای آیه ظهور در عمل اجاره مباشری دارد؟! آیه می‌گوید: «لله علی الناس حج البیت»، مثل اینکه می‌فرمود: «لله علی الناس دفن الموتی»، از کجای آیه استفاده کنیم این هم مثل عمل اجاره مباشری است؟! این اضافه کردن به آیه است بدون این‌که قرینه‌ای بر آن باشد. بنابراین هر سه پاسخ ایشان دارای اشکال است.

پاسخ برگزیده

توهم آن است که لسان آیه «لله علی الناس حجّ البیت» لسان دین است و از خصوصیات دین آن است که انسان مدیون هم خودش می‌تواند ادا کند و هم دیگری از طرف او تبرعاً ادا کند.

پاسخ این توهّم بسیار روشن است و آن این‌که دَین دو قسم است:

1. دیون مالی محضه که باید داده شود؛ خواه خود مدیون بدهد یا دیگری تبرعاً بدهد، دائن هم می‌گوید: من کاری ندارم چه کسی می‌دهد، من پولم را می‌خواهم.

2. بعضی از احکام دین هم دارد اما دین مالی محض نیست، بلکه «دینٌ مالیٌ عبادیٌ» و حجّ نیز از جمله این دیون است. لذا به خاطر عبادی بودن مباشرت در آن شرط است؛ چون عبادی است و (همان مطلبی که از قول صاحب جواهر خواندیم) در عبادات خضوع و خشوع مطرح است. پس خود انسان باید انجام بدهد و خضوع و خشوع دیگری نفعی برای انسان ندارد، بلکه باید انسان خودش خاضعاً و خاشعاً انجام بدهد.

بنابراین حج چون یک نوع دین مالی عبادی است، هم در آن باید انسان پول بدهد از مالش برای حج مصرف کند و هم عبادی است و به اعتبار عبادی بودنش در آن مباشرت شرط است و نیازی به این جواب‌هایی که ایشان هم دادند نیست. البته در روایات داریم که همه واجبات دین است ولی حج دین خاصی است، شما الآن اگر قدرت بر انجام ایستاده نماز نداشتید نمی‌گویند متسکعاً باید ایستاده بخوانید، ولی در حج می‌گوید اگر امسال نرفتی سال بعد باید ولو متسکعاً هم شده حج انجام بدهی.
فرع دوم: وجوب استنابت در صورت وجود مانع از انجام حجّ مستقر

همان‌گونه که در گذشته اشاره شد مسئله 48 تحریر الوسیله همان مسئله 72 عروه است که در این مسئله مرحوم سید 15 فرع را در یک مسئله جمع کرده که مرحوم امام نُه فرع را در این مسئله 48 مطرح می‌کنند. فرع اول، مسئله مباشرت در انجام حجّ بود که تمام شد.

امام خمینی(قده) در فرع دوم می‌فرماید:

اگر حج بر کسی مستقر شود؛ یعنی یک زمانی بوده که همه شرایط استطاعت را داشته، می‌توانسته حج برود اما نرفت، حجّ بر او مستقر می‌شود. حال بعد از استقرار حجّ سال‌های بعد اگر بیماری پیدا کرد که امید به زوال آن ندارد یا به او زندانی ابد دادند که امیدی به آزادی ندارد، یا پیر شده «بحیث لا یقدر، أو کان حرجاً علیه»؛ یعنی بعداً می‌خواهد انجام بدهد برایش حرجی است، برخلاف جایی که همه شرایط استطاعت را دارد اما حرجی است و نمی‌تواند حج برود که در آنجا وجوب برداشته شده و بر او استقرار پیدا نمی‌کند، اما اینجا فرض این است که استقرار پیدا کرده و ده سال بعد که می‌خواهد برود برایش حرجی است. در این فرضی که «من استقرّ علیه الحجّ» اما بعداً یا مریض است یا کبر سن دارد و یا زندانی است نمی‌تواند حج برود، مشهور قائل به وجوب استنابه‌اند؛ یعنی بر این شخص واجب است نائب بگیرد.[3]

دیدگاه فقیهان در مسئله

شهید ثانی در کتاب روضه و مسالک، مرحوم فیض در مفاتیح بر این مطلب ادعای اجماع کرده‌اند. مرحوم سبزواری در ذخیره می‌گوید: «لا أعلم فیه خلافاً بین الاصحاب»، این هم ظهور در همین مطلب دارد؛ زیرا غالب فقها این تعبیر «لا خلاف» و «لا اعلم خلافاً» را حمل بر اجماع می‌کنند، البته برخی از فقها نیز معتقدند ظهور در اجماع ندارد.

در مقابل مشهور، محقق نراقی(قده) در مستند می‌گوید: در اینجا هم استنابه واجب نیست؛ یعنی اگر «استقر علیه الحج»، اما بعداً مریضی پیدا کرد استنابه واجب نیست. ایشان از برخی از کتاب‌ها عدم وجوب را استظهار کرده و گفته از شرایع محقق، از مختصر النافع و از ارشاد هم عدم وجوب را استفاده می‌کنیم، «لترددهم فی مسئلة استنابة المعذور من غیر تفصیلٍ بین الاستقرار و عدمه»؛ اگر کسی معذور است مرددند در اینکه آیا استنابه لازم است یا نه و فرقی بین مستقر و عدم استقرار نگذاشتند.[4]

مرحوم سید و محشّین عروه، امام خمینی(قده) و مرحوم والد ما همگی قائل به وجوب استنابه هستند. دلیل بر وجوب استنابه چیست؟ حال باید دید ادله وجوب استنابت در اینجا چیست؟

ادله وجوب استنابت

در اینجا سه دلیل بر وجوب استنابه اقامه شده است:

1. خود آیه شریفه: «لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً»،

2. روایاتی که می‌گوید: «من مات و کان علیه حجة الاسلام یقضی عنه الحج لأنه بمنزلة دین الواجب»؛ کسی که از دنیا می‌رود و بر ذمّه او حجّة الاسلام آمده، باید حجّ از اصل مالش داده شود؛ چون به منزله‌ی دین است. در این روایات یک تعلیلی آمده که از آن تعلیل برای ما نحن فیه استفاده می‌کنیم.

3. روایاتی که در خصوص این موضوع محل بحث است. در ادامه به بررسی هر سه دلیل خواهیم پرداخت.

دلیل اول: آیه «لله علی الناس حجّ البیت»

نخستین دلیل آیه شریفه «لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلاً» است. ممکن است گفته شود آیه می‌فرماید: حج بر کسی که متمکن است که خودش برود و اگر تمکن ندارد نایب بگیرد؛ یعنی آیه یک وجوب الحجّی را بر ذمه این مکلف قرار می‌دهد. حال که بر عهده‌اش است باید به نحوی از عهده او خارج شود، اگر مباشرتاً خودش می‌تواند برود از عهده خارج می‌شو اما اگر نتوانست برود، مریض است و کبر سن دارد باز باید به نحوی خودش را از این عهده خارج کند و این کار فقط با استنابت ممکن است. پس تعبیر «علی الناس» در آیه شریفه، که از آن استفاده دین بودن می‌شود؛ یعنی «الحج دینٌ علی المکلف» و انسان باید از عهده دین خارج شود، «إمّا بالمباشرة و إمّا بالتسبیب»؛ یعنی اینکه دیگری را انسان نایب کند و او حج را انجام بدهد.

ارزیابی دلیل اول

آیا می‌توانیم از خود آیه وجوب استنابه در حج را آن هم برای کسی که خودش زنده است استفاده کنیم؟ به نظر می‌رسد که استدلال ناتمام است. در اینجا مرحوم شاهرودی[5] برای ناتمام بودن استدلال سه پاسخ بیان می‌کند:

پاسخ اول

ایشان می‌گویند: همه تکالیف این‌گونه است که بر عهده مکلف است. پس در نماز و روزه نیز همین حرف را زده و بگوئیم هر تکلیفی بر عهده مکلف است، یا باید مباشرتاً انجام بدهد و یا باید بالتسبیب انجام بدهد، لیکن «التعبیر باللام لبیان أن هذا حقٌ من حقوق الله اللازمة علی الناس»، این یک حقی است اما بیش از این دلالت ندارد.

این جواب نظیر همان جوابی است که در مطلب قبلی هم بود که بالاخره در تشریع حج، خداوند یک تعبیر دیگری کرده، تعبیر وارده در حج مختلف است، «یختلف عن التعبیر فی الصلاة و الصوم و غیرهما»، پیداست یک چیزی را خدا می‌خواهد اراده کند، اینکه به همان صیغه‌ی دین آورده (مثل «لزیدٍ علیّ»، خداوند می‌فرماید: «لله علی الناس حج البیت»)، این مجرد تعبیر

نیست و اینکه ایشان می‌گوید فقط می‌خواهد بگوید حق است، بسیار بعید و خلاف ظاهر است. ظاهر آیه این است که خدا می‌گوید من یک حقی بر عهده‌ی تو دارم و عهده‌ی تو اشتغال به این پیدا می‌کند! و این اشتغال غیر از اشتغال در باب صلاة و صوم است. لذا این پاسخ باطل است.

پاسخ دوم

ایشان در این پاسخ می‌گوید: «لو فرض دلالة اللام علی الملکیة و شغل ذمة المکلف بالفریضة کما فی باب الدیون و الضمانات»؛ اگر ما پذیرفتیم این دین است مثل باب دیون، لام هم دلالت بر دین بودن دارد؛ یعنی لام هم دلالت بر این دارد که خدا مالک یک عملی در ذمه مکلف است اما مالک چه چیزی است؟ مالک عمل خودش هست، عمل خود این می‌شود مملوک خدا، نه مالک عملی که نایب می‌خواهد انجام بدهد، «فما یکون مملوکاً علی الناس لله سبحانه و تعالی انما هو عملهم».

به نظر ما این پاسخ نیز ناتمام است؛ زیرا ما می‌گوییم خدا این عمل را مالک است و این اطلاق دارد؛ چه خودش انجام بدهد در فرض تمکن و چه دیگری انجام بدهد در فرض عدم تمکن، عمل مال خداست.

بنابراین شما به چه قرینه‌ای می‌فرمائید فقط عملی که از این شخص صادر شده ملک خداست، می‌خواهد یک حجی مربوط به این آدم باشد خواه خودش انجام بدهد یا نایب به عنوان این انجام بدهد، حج نائب هم حج منوب عنه است، عمل نائب عمل منوب عنه است. پس جواب دوم هم ناتمام است. پاسخ سوم را در جلسه آینده بیان خواهیم نمود.

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ

---

[1]. سوره آل‌عمران، آیه 97.

[2]. کتاب الحجّ، ج 2، ص 310.

[3]. «نعم لا استقر علیه و لم یتمکن منها لمرض لم یرج زواله أو حصر کذلك أو هرم بحیث لا یقدر أو کان حرجا علیه وجبت الاستنابة علیه.» تحریر الوسیلة؛ ج1، ص: 382، مسئله 48.

[4]. «و لذا حکي التردّد عن بعضهم في الوجوب في هذه الصورة، و هو الظاهر من الذخیرة، بل من الشرائع و النافع و الإرشاد، لتردّدهم في مسألة استنابة المعذور، من غیر تفصیل بین الاستقرار و عدمه، بل قیل بخلوّ کثیر من کلمات الموجبین للاستنابة و النافین لها عن هذا التفصیل.» مستند الشیعة في أحکام الشریعة؛ ج11، ص: 73.

[5]. کتاب الحجّ، ج2، ص 312.